

سخنان خامنه ای درباره ضرورت افزایش جمعیت کشور

گفتگوی رادیو فرانسه و رادیو فردا با مهرداد درویش پور

[با رادیو فرانسه](#)

[با رادیو فردا](#)

سوسیالیسم قرن ۲۱ چگونه است؟ چه می گوید؟ چه می کند؟

Sam Webb

برگردان به آلمانی: Jürgen Köster

برگردان به فارسی: ناهید جعفرپور

مبارزه برای دموکراسی/ رفم در قرن بیست و یکم، هرچند کم دامنه، همانقدر اهمیت دارد که در قرن بیستم داشت. این مبارزه، هم وسیله است و هم هدف. این مبارزات، مردم و از طریق مردم، دموکراسی را قدرتمند می کند. این مبارزه نه تنها ستم و بهره کشی سرمایه داری را اندکی کم می کند، بلکه مسیر اصلی برای تغییرات رادیکال تر را هموار می سازد.

.....

” اگر ما ناقوس آزادی را به صدا درآوریم، اگر ما ناقوس آزادی را در هر روستا و دهکده ای و در هر ایالت و شهری به صدا درآوریم، در آن زمان است که می توانیم به آمدن روزی نزدیک شویم که در آن تمام فرزندان خداوند، سیاهپوست و سفیدپوست، یهودی و غیر یهودی، و پروتستان و کاتولیک دست در دست هم آن سرود مذهبی قدیمی سیاهان را بخوانند: ” بالاخره آزاد شدیم، بالاخره آزاد شدیم ” شکر، خدای بزرگ،

بالاخره همه ی ما آزاد شدیم. ” (مارتین لوتر کینگ)

“عالیجناب، من سال ها پیش به خویشاوندی خویش با تمامی موجودات زنده روی زمین واقف شدم و دریافتم که من به هیچ وجه موجودی بهتر از بدترین موجودان عالم نیستم. پس بخود گفتم و اکنون نیز می گویم تا زمانی که طبقه تهیدست تری وجود دارد، من به آن تعلق دارم، و تا زمانی که ابزار و عوامل جنایت وجود دارد، من به آن تعلق دارم، و تا زمانی که حتی یک نفر در زندان بسر می برد، من آزاد نیستم.”

“من بر علیه آن نظم اجتماعی هستم که در آن شرایطی برای فرد وجود دارد که مطلقا هیچ کاری نکند اما صدها میلیون دلار پول بدست آورد آنهم در زمانی که صدها میلیون انسان (زن و مرد) تمامی مدت عمر خود را کار و تلاش کنند اما نتوانند زندگی حداقلی برای تامین بقای زندگی خود داشته باشند.”

” درست در همان لحظه ای که ما شروع کنیم از عقاید دیگران بترسیم و از بیان واقعیت ها حذر نمائیم و بخاطر انگیزه های سیاسیمان لب نگشائیم و سکوت اختیار کنیم، دقیقا از همان زمان دیگر جریان نور و زندگی در روح ما جاری نخواهد شد.”

“دیگردوره حرکت های غیر منتظره، یا بهتر بگوئیم انقلاب هایی که با حضوراقلیتی از انسانهای آگاه پیشاپیش گروهی عظیم از توده های ناآگاه صورت می گرفت، سپری شده است. آنزمان که موضوع انتقال کامل سازمان اجتماعی فرا می رسد، توده های مردم باید خود در آن شرکت داشته باشند و با تمام روح و جسم خودآن را درک کنند که موضوع بر سر چیست و آنها برای رسیدن به چه چیزی حرکت می کنند، و نیز اینکه برای رسیدن به هدف کاری طولانی مدت و مستمر نیاز است.”

“برای مثال در فرانسه، که بیش از صد سال انقلاب پشت انقلاب را تجربه کرده است و در آنجا همواره شرایط برای قیام و شورش بسیار بهتر از آلمان بوده است نیز سوسیالیست ها بیش از بیش درک می کنند که بدون جذب اکثریت مردم، پیروزی پایدار برای آن ها ممکن نخواهد بود و کار تبلیغاتی طولانی مدت و فعالیت پارلمانی نیز اولین وظیفه حزب است.» (فردریک انگلس)

زمان، زمان تلاش و تغییرات است. هیچ کس از وقایع فردا خبر ندارد. پرسش این است که چه باید کرد تا حزب کمونیست و در کل چپ ها بتوانند موثر تر در راه رسیدن به عدالت اجتماعی و سوسیالیسم مبارزه نمایند؟

قبل از پاسخ به این پرسش، میل دارم در ابتدا کمی از زندگی خودم برای شما شرح دهم. من از نگاه کسی به مسائل می پردازم که در حدود چهار دهه بعنوان عضوی از جنبش کمونیستی آمریکا فعالیت نموده است و در تمامی این دوران چه به لحاظ سیاسی و چه ایدئولوژیکی مشکلی نداشته است و بیشتر وقتها هم در جایگاه رهبری قرار داشته است. من در سال ۱۹۹۱ از مبارزات درون حزبی دفاع نمودم. البته ناگفته نماند که اکنون با نگاهی دیگر به آن تجربه می نگرم.

بنابراین من از موضع مخالفت حرکت نکردم. اما زمانی که در سال ۱۹۸۹ دیوار برلین فروریخت و دو سال بعد اولین کشور سوسیالیسم شکست خورد، در ذهن من شک و تردید و پرسش‌هایی به وجود آمد و این شک و تردیدها آنقدر قوی بود که می‌بایست با نگاهی تازه به تفکر و پراتیک سیاسی تا کنونی مان می‌پرداختیم.

از این روی شروع نمودم به بازخوانی آثار مارکس و انگلس (به ویژه مقدمه مارکس بر مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه و نامه‌های آخرش)، لنین (به ویژه دو تاکتیک سوسیال دمکراسی، کمونیسم جناح چپ، بهره‌مالکانه، سخنرانی‌های انترناسیونال کمونیستی، و مقاله‌های آخر او)، کمونیست ایتالیایی گرامشی (من در اینجا برای اولین بار نامه‌های زندان گرامیشی را خواندم)، جورج دیمیتروف (جبهه واحد علیه جنگ و فاشیسم)، رزا لوکزامبورگ، پالمیرو تاگلی آتی، و ... همچنین شروع به خواندن کارهای بسیاری از نویسندگان معاصر که بسیار زیادند و نمی‌شود از همه آنها نام برد، نمودم. همچنین درباره‌ی سنت مارکسیسم و دیگر موارد ... بعد از این دوباره خوانی‌ها شروع کردم تا تئوری، متدولوژی، سیاست، پراتیک، تاریخ، و آینده را با رنگ و لعاب و نگاهی جدید مشاهده کنم.

اگر از من خواسته شود تا نتایج مطالعاتم را بازگو کنم، پاسخ خواهم داد که: ساختار تئوریک ما یعنی مارکسیسم - لنینیسم بسیار جامد است. تحلیل‌های ما مملو از فرضیات پرسش برانگیز و متدولوژی ما بشدت غیر دیالکتیکی و ساختار تشکیلاتی ما به شدت متمرکز است و سیاست‌هایمان کاملاً با واقعیت‌ها ناخوانا است.

البته من تا کنون برای یک لحظه هم که شده کارهای افتخارآمیز رفقای خوبم را که در زمان‌های متفاوت باعث افتخار حزب شدند و حتی گاهی تک و تنها، در کوبیدن مهر کمونیست‌ها، در تئوری و پراتیک ما در قرن بیستم مشارکت داشتند، را فراموش نکرده‌ام.

رفقائی که در ماجرای اسکاتزبرو، اعتصاب نشست بزرگ، اعتصاب لیتل استیل، تشکل سی آی او، بریگارد لینکلن، جنگ علیه هیتلر و فاشیسم، مقاومت در مقابل مک کارتیسم، جنبش حقوق مدنی، جنبش ضدجنگ در دهه ی ۱۹۶۰، و مبارزه علیه جناح راست افراطی که از سر کار آمدن ریگان در ۱۹۸۰ تا کنون ادامه دارد- در تمامی این مبارزات و دیگر مبارزات کمونیست ها شرکت داشتند، و برخاسته از تاریخساز بودند. هیچ سازمان چپی نمی تواند مدعی چنین استحکامی در نظریه و عمل، در مقابله با سرکوب وحشیانه و غیر عقلانی ضد کمونیستی بشود (از مارتین لوترکینگ).

اما من در این راه را هم فهمیدم که آینده ی حزب ما نه در گذشته، بلکه در دنیای قرن بیست و یکم نهفته است. دنیایی که چالش های منحصر بفرد خود را برای آینده بشریت دارد. از این روی سکون و ماندن در یک نقطه گزینه ای پایدار و رو به جلو نخواهد بود. بر این اساس ما در یک دهه گذشته تغییرات را پذیرفته و آغاز نمودیم. در زیر تلاش نموده ام پرسشهایی را پیش روی برای پاسخ گوئی بگشایم:

غالب مسائلی را که طرح نموده ام نتیجه بررسی ها و تحقیقاتم می باشند. به زبانی دیگر این بررسی ها همچنان ادامه دارند و این نوشته نسخه ای هنوز ناتمام است. مطمئنا در مرور نوشته خوانندگان با تناقض ها، ایده های مسکوت باقی مانده و ناتمام روبرو خواهند گشت.

مسئله این کمبودها و تناقض ها می توانست دلیلی باشند تا من شهادت نوشتن این مقاله را نداشته باشم اما دو نکته ملکه ذهن من شد اول اینکه: هیچکس پاسخی تمام کمال برای چالش های هراسناک کنونی و آینده ندارد و دوم اینکه: مسلما هرکدام از ما برای سهم بودن در نوسازی چپ که حزب کمونیست هم جزئی از آن است، حرفی برای گفتن و مطلبی برای اضافه کردن خواهیم داشت.

بنا بر این بر بستر چنین روندی در گذشته تلاش می کنم افکارم را بر روی کاغذ بیاورد:

۱/ یک حزب سوسیالیسم قرن بیست و یکمی تئوری ها و پراتیک خود را در جهانی به کار می بندد که چنین تعریفی دارد:
یک سیستم اجتماعی که در آن بازتولید شرایط برای استثمار نیروی کار و طبیعت به بالا ترین درجه خود رسیده است:
انتقال سلطه گرایانه قدرت در جهانی پر جمعیت و کاملاً رقابتی، (با

وجود اینکه هنوز در مراحل اولیه خود قرار دارد) اما این امر به سادگی می تواند جهان را به رقابت های خشونت بار میان کشورها، جنگ های بزرگ همگانی و آشوب بکشاند.

یک سری از روند ها (گرم شدن کره زمین، تکثیر سلاح های هسته ای و جنگ، فقر جهانی، بیماری های فراگیر، فشار جمعیتی، و نابودی منابع طبیعی در حال گسترش) می توانند مسبب عواقب مصیبت باری شوند و موجودیت موجودات زنده این کره خاکی را دچار مخاطره نمایند.

ظهور ناگهانی و گسترش تکنولوژی جدید بخصوص وسایل ارتباط جمعی که کم کم ساختار اقتصاد، اشتغال، طبقه، نژاد، جنسیت، روش تولید، عادات مصرفی، سیاست های طبقاتی و دمکراتیک، شکل های مختلف تعامل اجتماعی و زمان استراحت، قدرت ابزار کشتار جمعی و ماهیت جنگ، و مفهوم زمان و فضا را تغییر شکل می دهد. اگر ما برای تمامی این چالش ها راه حلی پیدا نکنیم و تا سوسیالیسم جهانی شود منتظر بمانیم مطمئنا هم سوسیالیسم و هم بشریت محکوم به نابودی خواهند شد. اوضاع آنچنان اضطراری است که اگر ساکت بمانیم برای این سکوت هزینه ای گزاف را باید بپردازیم. مشکل اینجاست که از یک سو شرایط اضطراری است و از سوی دیگر چه در تک تک کشورها و چه در سطح جهانی جنبش های مردمی از چنان توانائی و چشم اندازی برخوردار نیستند که قادر به حل و مهار این چالش های وابسته به هم باشند.

۲/ یک حزب سوسیالیسم قرن بیست و یکمی مارکسیسم را بعنوان سنتی گسترده که بسیار فراتر از جنبش کمونیستی را طرح نموده است با آغوش باز پذیرفته، ولی همزمان، میراث رادیکال و دمکراتیک آمریکائی و دیدگاه سایر سنت های سیاسی و روشنفکرانه را مورد مطالعه قرار داده و در خود جذب می کند. آنچه که به مارکسیسم-لنینیسم بر می گردد این واژه باید به نفع فرموله ساده مارکسیسم کنار گذاشته شود. زیرا که این واژه اولاً در بین عموم آمریکایی ها انعکاسی منفی دارد و حتی بین چپ ها و نیروهای مترقی هم این چنین است و بسته به این که مخاطب شما کیست، این واژه به نظر یا خارجی یا دگماتیک یا غیردمکراتیک یا هر دوی آن بنظر خواهد رسید.

افزون بر این مارکسیسم - لنینیسم به هیچ وجه همسان مارکسیسم کلاسیک نیست. نا گفته نماند که اگر ایده های مارکس و انگلس و لنین و سایر مارکسیست های اولیه، مورد بررسی و تحقیق قرار می گرفتند و به طور خلاقانه ای در مورد واقعیت های جاری موجود بکارگرفته می شدند، آنزمان قدرت تجزیه و تحلیل بی نظیری پیدا می کردند.

اما چنین ادعائی را نمی توان در مورد مارکسیسم- لنینیسم کرد. زیرا که طی دوران استالین از سوی محققین شوروی زیر نظر رهنمودهای استالین، نوشته های اولیه مارکسیست ها مطابق نیاز های شوروی و خواسته های حزب، سیستماتیک و ساده گردید و به آن شکل رسمی داده شد. این ساده سازی مارکسیسم، که برای حفاظت از سیستم تک حزبی شوروی انجام پذیرفت هزینه ای سنگین برای ما در برداشت و از نظر تئوری و عملی حزب ما را آنچنان در بر گرفت که تاثیر بشدت منفی ای بر عملکرد حزب نهاد.

با وجود اینکه این بحث و جدل سال ها در ابعادی مشخص ادامه خواهد داشت، اما یک چیز کاملا مشخص است: اگر که مارکسیسم بخواند تئوری قدرتمند انتقال سوسیالیستی باشد، باید از منظر تاریخی، زیست محیطی، دیالکتیکی درک شود و بطور همه جانبه و مستقل بکارگرفته شود- بدون اینکه ساده سازی شود یا اسیر محدودیت های رسمی گردد. مارکسیسم نباید و نمی تواند تنها امتیاز یک حزب یا مکتب و یا سنت باشد.

نقطه حرکت مارکسیسم، مبارزه برای منافع واقعی طبقه کارگر و مردم بزبان دیگر جنبش واقعی است. تمرکز مارکسیست بر روند های اجتماعی (به ویژه طبقات)، مناسبات، تناقض ها، جایجائی ها، نفی ها و شکاف هاست و نه تعریف های روشن و فرمول های شسته رفته.

مارکسیسم هرگز راه حل ها و روحیه مبارزاتی را با تحلیل اشتباه نمی گیرد، گرچه هر دو این ها مهم و ضروریند. مارکسیسم اصول را بکار می گیرد و ثابت می کند که دولت چیزی به جز ابزار سیاسی طبقه حاکم نیست. از سوی دیگر همچنان بر نشان دادن هر مسئله ای مشخص پافشاری می کند. در واقع این خود درکی است بسیار آگاهانه و هوشیارانه از اجتناب ناپذیری سوسیالیسم و رادیکال شدن دائمی طبقه کارگر و تشدید بحران ها و برگشت ناپذیری روند انقلابی جهان.

مارکسیسم هم از نظر تئوری و هم از نظر پراتیک انقلابی است، اما توسعه تدریجی و رفرم را لغاتی کثیف نمی داند و بر این باور هم نیست که هر لحظه سیاسی در واقعیت مشخص عملا رادیکال و انقلابی است. وضعیت گاه پدیده ای قابل تکرار است که نیاز به تشریح دارد. مارکسیسم همچنین بر این عقیده نیست که تغییرات اجتماعی تنها بر خواست سیاسی متکی است (هر دژی را می توان مورد حمله قرار داد). مارکسیسم همچنین از زمانبندی هیچ جدولی تبعیت نمی کند.

کوتاه بگویم، مارکسیسم روش تحلیلی بر بستر علم است که بر محور مبارزهٔ برحق و ضروری قرار دارد و در جنبش طبقه کارگر و مردم در جریان است. من اگر در اینجا بخواهم تلاش‌های تحلیلگرانه حزب مان را در طول دهه‌های گذشته درجه بندی کنم، تنها می‌توانم بگویم که در بسیاری از مواقع چشم‌های انتقادی ما بسته و برخی از موضوعات اسیر محدودیت‌هایی گشته است. مثلاً در باره سیاست خارجی و توسعه شوروی. همچنین در برخی از موارد روابط جنسیتی بوده و در مواردی هم ساده‌سازی شده است و یا بیشتر بر شواهد روایتی تکیه شده است مثلاً ادعای رادیکالیزه شدن مستمر طبقه کارگر و یا گرویدن صدها هزار نفر عضو به حزب. همچنین بارها در بحث‌های ما درون حزب گرایش نفی کردن سایر مارکسیست‌ها، جریان‌های رادیکال و دمکراتیک اجتماعی بخوبی دیده شده است.

۳/ یک حزب سوسیالیسم قرن بیست و یکم بطور دراز مدت روی بسترهای بحران اقتصادی و شرایط به وجود آمدن آن متمرکز است. اقتصاد جهان و بویژه اقتصاد سه‌گانه آمریکا و اتحادیه اروپا و ژاپن هنوز برای توسعه سرمایه‌داری و ساختار حکومت اقتصادی و رشد اقتصادی پایدار و تقریباً اشتغال‌زا، راهی نیافته است. البته این بدان مفهوم نیست که اقتصاد جهان وارد یک حالت سکون شده است. بلکه بیشتر به این مفهوم است که به احتمال قوی در آینده قابل رویت، اقتصاد جهان با سطح رشدی پائین و سطح بالائی از بیکاری روبرو خواهد شد. در حالیکه سود شرکت‌ها بطور بیسابقه صعود کرده است، اما رشد مناسبی در نرخ رشد و نرخ اشتغال به وجود نیامده است. در حقیقت آنچیزی که ما اکنون شاهدش هستیم تفکیک منافع شرکت‌ها از رشد اقتصادی و به ویژه اشتغال است.

در چشم انداز کوتاه مدت، دلایل کمی برای خوش بینی وجود دارد و در چشم انداز دراز مدت موانع اقتصادی و زیست محیطی مانع پروسه انباشت سرمایه شده و رشد اقتصادی و رشد اشتغال سخت و دشوار می‌گردد. با نبود (تجارت جدید سبز) در سطح جهان، مشاهده این که دینامیسم لازم برای چرخش رو به بهبودی پایدار چگونه باید ایجاد شود کار بسیار سختی است.

البته هنوز ابعاد بحران‌ها به کلی آشکار نشده است، این هم روشن است که بحران‌ها تنها به مدل نئولیبرالی محدود نمی‌شوند. اما در این مسئله شک نیست که همراه با سیاست‌های نئولیبرالی و صعود چرخه سرمایه‌های مالی در سه دهه گذشته، رشد بی‌سابقه نابرابری، انفجار بدهی‌ها، ترکیدن حساب‌ها، انباشت اضافی سرمایه (سرمایه‌های بسیار

زیاد و محدودیت سرمایه گذاری)، و بالاخره عمومی کردن بحران در دو ساله گذشته که هنوز چشم انداز به پایان رسیدنش وجود ندارد، در حال حرکت و پیشروی است.

بی توجه ای به این واقعیت ها و هشدارها، اهمیت ندادن به نقش نئولیبرالیسم، و ارزیابی کردن بحران فعلی به عنوان بحران مازاد تولید، همه اینها بیانگر این است که تغییرات عمیقا مهم کنونی و جهت حرکت اقتصاد آمریکا و جهان در طول سه دهه گذشته نادیده گرفته می شوند. هم اکنون طبقه سرمایه دار و به ویژه آن بخشی که در نوک این هرم بر روی کوهی از مازاد سرمایه نشسته اند به هیچ وجه عجله ای برای انجام کار دیگری ندارند و فشاری بر روی آنها نیست. مهمترین انگیزه و فشار آنها ایجاد بهترین شرایط برای استثمار بیشتر نیروی کار و تخریب سیاسی کار است.

۴/ یک حزب سوسیالیسم قرن بیست و یکمی برای منافع کل ملت مبارزه می کند. از دهه ۱۹۸۰ به بعد ما همواره شاهد نابودی زیرساختارها، تخریب شبکه های امنیت های اجتماعی، بی توجه ای به نظام آموزشی دولتی، انهدام انجمن های شهری و روستایی، خصوصی سازی ثروت های عمومی، رشد فقر و نابرابری، تضعیف کارخانه جات و شهرها، پائین آمدن سطح دستمزد کارکنان و اقتصاد ملی در حال نوسان و هم اکنون رکود بوده ایم.

در واقع، بخش اعظمی از طبقه سرمایه دار در شرکت های چند ملیتی، اقتصاد و کشور آمریکا را رها کرده اند و حوزه عملی شان اکنون بسیار فراتر از مرزهای ما و در سراسر جهان است. این طبقه خاص در آمریکا تحت تاثیر تغییر و تحولات در سود سرمایه در دهه های اخیر، اقتصاد جهان را به عنوان واحد اصلی در تجزیه و تحلیل های خود قرار داده اند.

به زبان دیگر، دامنه بازار، عرضه نیروی کار قابل استثمار، و استراتژی های سرمایه گذاری شرکت های چند ملیتی آمریکایی در سراسر جهان گسترش یافته است. مراکز تولیدی آنان، به کمک تکنولوژی جدید و نیروی کار قابل دسترس، در سراسر مناطق جغرافیایی پخش شده است.

البته این به آن معنا نیست که این روند برای تاسیسات تولیدی و بازار مصرف کنندگان و نیروی کار داخلی آمریکا عواقبی در پی ندارد. اما سلطه گران سرمایه چند ملیتی جهان که در آمریکا مستقر هستند همواره کمتر و کمتر به اقتصاد داخلی آمریکا وابسته اند یا

بهرتر بگویم بخش های اصلی شرکت های برگزیده چند ملیتی نسبت به بخش های خدمات همگانی، اقتصاد داخلی پر تلاش و جامعه مدرن آمریکا دیگر تعهدی احساس نمی کنند. در حقیقت یک اقلیتی دولت آمریکا را تبدیل به ماشین پول دهی و نیروی نظامی مخرب شخصی خود برای برقراری خواسته هایشان در داخل و خارج آمریکا نموده اند. اقرار نیست اگر که ادعا کنیم که این گروه اجتماعی انگل گونه شیره^۵ زندگی دولت، اقتصاد و جامعه ی ما را می مکند، در حالی که خود در دنیایی لوکس، نژادپرستانه و همراه با امتیازات ویژه^۶ طبقاتی زندگی می کنند. این حقیقت های تازه تاثیرات بسیارشومی بر آینده مردم آمریکا خواهد داشت. این حقیقت ضرورت استراتژیک شکست جناح راست افراطی در آمریکا را تغییر نمی دهد که برنامه اش بدست گرفتن مجدد کنترل کامل دولت در سال ۲۰۱۲ و تحمیل این حقیقت به مردم آمریکاست. کاری که می شود کرد گسترش زمینه برای گسترده و عمیق تر کردن مبارزه ی مردم برای آینده کشور است.

۵/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکمی در هر مرحله از مبارزه عملکرد سیاسی معینی بر می گزیند. ناگفته نماند که برای رفتن بسوی سوسیالیسم نه یک مسیر مستقیم وجود دارد و نه طبقه کارگر به این آسانی در زمان مشخص بر می خیزد و برای رسیدن به عدالت اجتماعی مبارزه می کند. بلکه مبارزه برای رسیدن به سوسیالیسم مسلما از کانال روند ها و مراحل گذر خواهد نمود که ما هنوز در برنامه ها و نوشته هایمان به آن دست نیافته ایم.

سیاست های استراتژیک ما بر بستر ارزیابی از توازن نیروهای سیاسی و اجتماعی در هر مرحله از مبارزه در طول راه سوسیالیسم تعیین می گردد. بر این اساس است که یک استراتژی و تاکتیک خاص سیاسی بوجود می آید که می تواند صف طبقه و نیروهای اجتماعی در حال مبارزه و وظایف طبقاتی و دمکراتیک اصلی آنان را در هر لحظه و همچنین شکل گیری و سازماندهی ائتلاف های سیاسی مورد نیاز در جهت هدایت و حفظ تعادل موجود به سمت و سوی ترقیخواهانه را مشخص سازد.

۶/ یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکمی باید درک کند که در گسترش هر ائتلاف برای تغییر اجتماعی، نقطه نظرات در تقابل با یکدیگر قرار می گیرند و این امر کاملا اجتناب ناپذیر است. وظیفه^۷ چپ بیان شفاف و روشن نظراتش است از سوی دیگر باید به اهمیت این مسئله که وحدت چپ اولین نیاز برای رسیدن به تغییر اجتماعی است پی ببرد و در راه گسترش آن تلاش کند نه تلاشی آن.

نیروهای اجتماعی اصلی در این ائتلاف، همانطور که می بینیم، طبقه کارگر، رنگین پوستان، زنان، جوانان و سالمندان اند و چالش مهم پیش روی ما انتقال این مجموعه از نیروهای اجتماعی با درجات متفاوتی از اتحاد، ظرفیت سازماندهی، تحرک، روابط درونی ائتلاف، و عمق و استحکام چشم انداز سیاسی، به جنبش اجتماعی است.

۷/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم معضل هائی را برای نقطه آغاز مبارزه بر می گزیند که توده های مردم نسبتاً آماده مبارزه برای آن معضل ها باشند.

شکی نیست که خواسته های چپ در مبارزه مردم و طبقه کارگر جایگاهی خاص دارد و غیر از این هم نیست. اما این خواسته ها نه می توانند تنها نقطه آغاز برای عمل مشترک باشند و نه تنها چیزی که چپ ها برای مبارزه توده ای با خود به ارمغان می آورند.

بلکه آنچه مهم ترست شیوه برخورد، مهارت در ایجاد پتانسیل، ارائه آلترناتیو در شیوه تجزیه و تحلیل، نگرش و ارزش ها، و تعهدی پایدار برای متحد کردن جنبش گسترده مردمی است.

۸/ یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکم از هر تضاد کاذبی میان خواسته های خرد و کلان، بین تغییرات ناگهانی و تدریجی، بین عمل انتخاباتی و عمل مستقیم، بین حرکت توده ای و نافرمانی مدنی بدون خشونت، بین وطن پرستی و مبارزه ضدامپریالیستی، بین مبارزه علیه دولت و مبارزه در داخل دولت، بین ضدسرمایه داری و حساسیت به شکاف بین طبقه سرمایه دار و بین خواسته های عمومی مردم و خواسته های خاص مردم فاصله می گیرد.

۹/ یک حزب سوسیالیست در قرن بیست و یکم، نباید لیبرالها، حامیان سیاست های هویت طلبانه، جنبش های با خواست مشخص، رهبران مترقی و میانه رو سازمان های اجتماعی بزرگ، سوسیال دمکرات ها، سازمان ها و جوامع غیر دولتی، سرکوب شدگان نژادی، و جنیستی و... را به دشمن خود مبدل کند.

۱۰/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم در مفهوم شناخت طبقه و مبارزه طبقاتی تعمق می کند. شاخص ترین هدف ما جامعه ای است که در آن اختلاف طبقاتی برای همیشه کلا محو شود. افزون بر این، تفاوت های طبقاتی در دل خود سرمایه داری و روابط تولیدی، سیاست، و فرهنگ سرمایه داری نهفته است.

این حقیقت آشکار بیانگر این است که چرا طبقه سرمایه دار و آپارات ایدئولوژیکی اش تلاش می کنند وجود تقسیم طبقاتی آشکار نگردد. از طرفی هم میان برخی چپ ها و روشنفکران آکادمیک هم کوچک کردن طبقه و مبارزه طبقاتی انجام می پذیرد.

البته این هم درست است که نمی توان همه چیز را تنها به طبقه و مبارزات طبقاتی خلاصه نمود اما نادیده گرفتن ماتریالیسم تاریخی و عدم تحلیل در باره مقولات مبارزه طبقاتی ما را از واقعیات کنونی جهان هر چه دور تر می سازد.

در حقیقت اکنون بیشتر از هر زمان دیگری مطرح شدن طبقه کارگر به عنوان رهبر جنبش وسیع تر و گسترده تر و مسئله قدرت گرفتن این جنبش وسیع اهمیت پیدا کرده است. از سوی دیگر هم اکنون گرایش جدیدی به مطالعه نظریات و زندگی نامه سیاسی لنین در حال شکل گیری است، زیرا که تا کنون و در هیچ عصری کسی نتوانسته است حجم کار خود را با لنین در در زمینه مسائل مربوط به طبقه، دمکراسی، متحدان سیاسی، ملیت، قدرت، و انقلاب سوسیالیستی مقایسه کند.

از این روی هر نظریه ای برای رسیدن به آمریکای سوسیالیستی، بدون در نظر گرفتن طبقه کارگری فعال، متحد، با آگاهی طبقاتی، و از نظر تعداد در اکثریت به عنوان پایه و اساس یک رهبری ائتلافی بزرگ، تنها یک خیال محض است.

از این روی وظیفه مقدم یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکم تمرکز بر روی طبقه کارگر و معضلاتی است که این طبقه همواره و بصورت روزانه با آن روبروست. از سال ۱۹۳۰ تا کنون هیچ زمان طبقه کارگر با چنین شرایط بد و هولناکی روبرو نبوده و چنین احساس عدم امنیت نکرده است. دستمزد های پرداخت نشده، اخراج های جمعی، انهدام مراقبت های بهداشتی و بازنشستگی، رقابت های شغلی در معیارهایی بی سابقه، استاندارد زندگی و شرایط کار را وخیم تر کرده و همواره وخیم تر می سازد. و این در حالی است که برای دو حقوق بگیر در خانواده، اضافه کار، شغل دوم و حتی سوم، و بدهی های بسیار زیاد، طبقه ی کارگر را حتی در شرایط بسیار بدتری قرار می دهد.

هدف اصلی ما در طبقه ی کارگر بخش سازمان یافته آن یعنی جنبش کارگری است. این بخش، با درک سیاسی، تجربه، تشکل، دانش عملی، تدابیر تاکتیکی، و منابع خود ستون فقرات احیای دوباره ی طبقه کارگر و ائتلاف مردمی است.

چگونگی تغییر این شرایط و بالا بردن قدرت چانه زنی در محل کار و نیرومند ساختن و توانائی دادن به قدرت اجتماعی طبقه کارگر در جامعه و کشور و همچنین چگونگی ایجاد ظرفیت سازمانگری و سیاسی این نیرو پرسش هائی است که پیش روی ما قرار دارد. تا زمانی که تعداد کارگران متشکل اندک باشند، تاثیر آن گذشته از این که چقدر خلاقانه عمل کند، محدود است. بنا براین وظیفه مقدم هر سازمان و فردی که دمکراتیک فکر می کند، گسترش بخش سازماندهی شده طبقه کارگر است زیرا آینده کشور به آن مرتبط است. برای این منظور دو وظیفه مهم وجود دارد اول شکست دادن جناح راست افراطی است تا امکان محیطی مناسب برای تشکل کارگران به وجود آید و دوم ادامه و ارتقاء نیروی کار به یک جنبش اجتماعی است که بتواند بعنوان پیشرو سخنگوی جنبش گسترده تر مردمی باشد.

۱۱/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم چشم بر اهمیت بسیار بالای مبارزات دمکراتیک برای حق اشتغال، بیمه، بهداشتی، مسکن، عدالت، آموزش، هوای تمیز، صلح، حق رای، آزادی بیان، و غیره نمی بندد. آن ها عواملی حیاتی در مبارزه برای ارتقاء طبقه، پیشرفت اجتماعی و سوسیالیسم هستند.

مبارزه برای دمکراسی/ رفم در قرن بیست و یکم، هرچند کم دامنه، همانقدر اهمیت دارد که در قرن بیستم داشت. این مبارزه، هم وسیله است و هم هدف. این مبارزات، مردم و از طریق مردم، دمکراسی را قدرتمند می کند. این مبارزه نه تنها ستم و بهره کشی سرمایه داری را اندکی کم می کند، بلکه مسیر اصلی برای تغییرات رادیکال تر را هموار می سازد.

در حقیقت، تصور چگونگی متحد کردن نیروهای جنبش اجتماعی در هر صحنه مبارزه، از جمله مرحله سوسیالیستی، بدون درگیر شدن جنبش طبقه کارگر و مردم در مبارزات اصلاحی و دمکراتیک (در درجه ی اول و بیشتر از هر چیز حق اشتغال با دستمزدی قابل قبول و سایر حقوق اقتصادی) دشوار است.

با بیان این واقعیت، شاید از من پرسش شود که آیا من مبارزه دمکراتیک را بر مبارزه طبقاتی ارجعیت نمی دهم؟ من می گویم نه، به هیچ وجه. این بستگی دارد به این مسئله که کدام طبقه و متحدانش از منظر سیاسی و ایدئولوژیکی در هر لحظه از توانائی بیشتر برخوردارند و آیا تغییر در تعادل قدرت طبقات می تواند به چشم اندازی برای به دگرگونی های دمکراتیک و سوسیالیستی بیانجامد یا

راه را بر پیشرفت آن پر سنگلاخ تر و ناهموارتر می سازد.

من اعتقاد راسخ دارم که در هر شرایطی در نهایت همه چیز به طبقه و مبارزه طبقاتی وابسته است.

۱۲/ یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکم هیچگاه نیروهای اجتماعی، سازمان ها و نیز شخصیت های سیاسی را در دسته بندی های اجتماعی شدیداً محدود بسته نمی کند. زیرا که این نیروها و سازمانها و شخصیت ها هم می توانند تحت تاثیر مسائل، حوادث و تغییر روابط قدرتی موضعشان تغییر کند.

۱۳/ یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکم از روشنفکران استقبال می کند و تعصبات ضد روشنفکری را از فرهنگ سیاسی خود حذف می نماید. چرا که هر حزبی که آرزوی دگرگونی در دنیای بشدت پیچیده امروزی را دارد، به گسترش جوامع روشنفکران مارکسیست نیازمند است.

۱۴/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم از شکاف میان طبقه حاکم و سایر نیروهای اجتماعی استفاده می کند. زیرا پیروز شدن در مبارزه^۶ علیه طبقه حاکم یکدست کاری بسیار بسیار سخت است.

۱۵/ یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکم با وجود اینکه تلاش برای گرفتن امتیازات طرف مقابل خود را دارد اما اهل توافق با طرف مقابل خود نیست زیرا شاید توافق بتواند مقدار زمان اندکی کار را جلو براند اما نباید فراموش کرد که در واقعیت بخش بزرگی از مردم در همان مقدار زمان اندک زندگی می کنند. موفقیت های کوچک، قطعاً، از سوئی می توانند عاجل بودن تغییرات را منتفی سازند و ایجاد توهم کنند، اما از سوی دیگر می توانند امید و انتظارات را زنده کنند و به درک بیشتر و اتحاد بیشتر عمق ببخشند و باعث گسترش خواسته های مبارزاتی گردند. با این وجود فراموش هم نباید کنیم که هر پیروزی اندکی در صحنه مبارزه تاثیرش از چندین جلسه سخنرانی ما بیشتر است.

۱۶/ یک حزب سوسیالیستی در قرن بیست و یکم بر این باور است که جنبش های سیاسی دارای اکثریت در واقع کسانی هستند که باعث دگرگونی های اصلاحی، رادیکال و اکو- سوسیالیستی می شوند. نیروهای مترقی و چپ مبارز که در اقلیت قرار داشته باشند، نمی توانند و نباید تلاش کنند جانشینی برای طیف گسترده ای از توده مردم باشند. خواست آنان ممکن است درست باشد و بتواند انگیزه ها را بیدار کند، اما تغییر تنها زمانی انجام می پذیرد که یک نیروی مادی همراهی

این خواسته ها را نماید.

۱۷/ وظیفه ی یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم بر این باور است که بزرگراه دمکراسی رادیکال و سوسیالیسم منوط به وجود چپی بسیار بزرگتر، گسترده تر، و پخته تر از چپ موجود است. ما نه تنها این توهم را نداریم که به تنهایی می توانیم تمام این ها را انجام دهیم، بلکه فکر می کنیم هیچ سازمان و جنبش اجتماعی دیگر چپ هم نمی تواند این کار را بکند.

۱۸/ یک حزب سوسیالیستی قرن بیست و یکم برای مبارزه برای رسیدن به برابری نژادی و جنسیتی جایگاهی ویژه و برجسته قائل است. کم ارزش دادن به مبارزه در راه برابری نژادی و جنسیتی می تواند در بهترین حالت راه رسیدن به پیروزی را با مشکلات فراوان روبرو سازد و در بدترین حالت راه استیلای سیاسی و ایدئولوژیکی عقب مانده ترین بخش های طبقه حاکم را هموار سازد. این نادرست است که فکر کنیم کارگران سفید و مذکر توجهی به مبارزه برای رسیدن به برابری نژادی و جنسیتی و علیه نژاد پرستی و مرد سالاری ندارند. اهمیت دادن آنها به این مسئله هم اخلاقی است و هم مهم. نژادپرستی و برتری جنسیتی به لحاظ معنوی غیر انسانی است و به لحاظ مادی باعث نابودی کل طبقه کارگر می شود.

۱۹/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم با تمایلات بومی پرستی و بیگانه ستیزی بشدت مبارزه می کند. مهاجرین در واقع فرهنگ و سنن، نیروی کار، و سنت مبارزاتی خود به کشور ما همراه می آورند. هیچ کسی نمی تواند نقش کارگران مهاجر در مبارزه اخیر برای دستیابی به دمکراسی، حقوق کارگران، آموزش مناسب، توانمندی اجتماعات، میراث فرهنگی، و قوانین مهاجرت انسانی و عادلانه را انکار کند و نادیده بگیرد. مهاجران آمریکا از روحیه ای مبارز و ضد سرمایه داری برخوردارند.

۲۰/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم به مبارزات برای حقوق دگرباشان جنسی اهمیت سیاسی در خور می دهد، کاری که تا کنون بی سابقه بوده است. این بدیهی است که علایق سکسی هر فرد موضوعی کاملاً شخصی است و شریک عشق یا ازدواج نباید موضوع مورد بحث دولت باشد. جنبش مبارزه برای حقوق دگرباشان جنسی، دوجنس گرایان و تغییرجنسیت داده ها طی چهار سال گذشته جنبشی قدرتمند اجتماعی شده است و جایگاه مهمی در جنبش مردم برای خود بدست آورده است. دقیقاً بخاطر تلاشهای این جنبش حساسیت جامعه بر انگیزته شد و باعث پیروزی هایی

گشت و نظر مردم هم نسبت به این مسئله تغییر کرد.

۲۱/ برای یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم، استقلال سیاسی و عدم وابستگی احزاب به سرمایه های شرکتی الویت ویژه و خاص دارد. در شرایط کنونی دو گرایش متفاوت قابل مشاهده است. از سوئی میلیون ها نفر از مردم برای رای دادن به عنوان افرادی مستقل ثبت نام می کنند البته هنوز افراد بیشتری از روند سیاسی خود را دور نگاه می دارند و همچنین در همین حین احزاب و تشکل های مستقل بیشماری به ناگهان در سطحی محلی ظاهر می شوند. از سوی دیگر، نیروها و سازمان های اجتماعی بزرگ طرفدار استقلال سیاسی به کار با حزب دمکرات ادامه می دهند و با وجود استقلال در چهارچوب ساختارهای سازمانی آن حزب حرکت می کنند و این روند همواره ادامه دارد. البته بیشتر این نیروهای قصد دارند در ابتدا این حزب را اصلاح کنند و یا بر آن غلبه کنند. نکته مهم این است که بنظر ما این نیروهای مستقل مسلما هیچ شانسی برای غالب شدن بر حزب دمکرات نخواهند داشت. البته ما نمی توانیم برای آنها حکم صادر کنیم.

۲۲/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم ارزیابی و عملکرد بین المللی دارد و خواهد داشت. با وجود اینکه ما هنوز بیش از یک دهه نیست که در قرن بیست و یکم قرار داریم، اما نسبت به تحولات ده سال آینده دید روشنی داریم. در رابطه با معضلات جهانی آنچه که مهم است ضرورت پرداختن به مسائلی نظیر: گرم شدن کره زمین و تخریب محیط زیست، ساخت سلاح های هسته ای و تکثیر آن، جنگ های بلاانقطاع، درگیری ها بر سر ذخایر طبیعی، فقر گسترده، توسعه نامتوازن، بیماری های همه گیر و غیره، و تلاش برای حل به موقع آن هاست. اگر برای ایمن معضلاتی راه حلی یافت نشود جهان ما غیر قابل زنگی خواهد شد.

بزرگترین مانع در اینجا امپریالیسم آمریکاست، که راه را برای داشتن جهانی صلح آمیز، قابل زندگی، و پایدار مسدود می کند. هردو جناح طبقه حاکم، اگرچه با روش های مختلف، تصمیم دارند برتری آمریکا در سیستم جهانی را حفظ کنند (یکی با زور و دیگری با ترکیبی از دیپلماسی آرام و نرمک نرمک) و با وجود اینکه تفاوت بین این و یا آن روش مهم است و نباید نادیده گرفت، اما علاقه شدید برای کسب جایگاه نخست در سطح جهانی، بدون ارتباط به این مسئله که سیاست خارجی آمریکا را چه کسی و کدام یک از دو حزب اصلی به پیش خواهد برد، وجود دارد.

در حال حاضر، تنها یک جنبش وسیع مردمی در داخل و خارج آمریکا وجود دارد که امپریالیسم آمریکا را وادار به عقب نشینی در هرگوشه جهان، از آسیای مرکزی و خاورمیانه گرفته تا پایان دادن به اشغال افغانستان، خروج کامل نظامی از عراق، پایان بخشیدن به درگیری های طولانی مدت بین فلسطین و دولت اسرائیل، لغو تحریم ها علیه ایران و سایر کشورها، خاتمه بخشیدن به محاصره کوبا، کاهش و محو سلاح های هسته ای، برجیدن پایگاه های نظامی در سراسر دنیا و منحل کردن ناتو، و غیره خواهد کرد.

۲۳/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکمی به دستاوردها و تجربیات عظیم جوامع سوسیالیستی توجه می کند و درس هایی را از آن فرا می گیرد. مشکلات اجتماعی که در جوامع سرمایه داری وجود دارد، در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی، اگر نه به تمامی، تا میزان زیادی، حل شده بود. ما نه می توانیم همبستگی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی را با کشورهای که با شبکه ی استعماری و نواستعماری به مبارزه می پرداختند، فراموش کنیم و نه نقش تعیین کننده ی ارتش سرخ در شکست آلمان نازی، و نه نقش اتحاد شوروی در مخالفت با جنگ هسته ای.

یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکمی باید با استالین و طرفدارانش بطور کاملا شفاف خط کشی کند البته نه برای خوشحالی مخالفان سوسیالیسم و یا نقد سوسیالیسم بلکه بیشتر از این جهت که به میلیون ها نفر انسان آگاهی بدهد که اجبار و خشونت در اشتراکی کردن کشاورزی، پاکسازی و اعدام صدها هزار نفر از کمونیست ها و وطن پرستان، راه اندازی اردوگاه های کار که در آن افراد را زندانی و استثمار می کردند و تعداد بسیاری از مردم اتحاد شوروی را تا زمان نزدیک به مرگ به آنجا فرستادند و جابجا کردن کامل گروه هائی از مردم را از سرزمین های مادری شان و... را نمی توان به نام دفاع از سوسیالیسم، تائید نمود. زیرا که این اعمال جنایت هائی بر علیه بشریت بودند. این ها اشتباه نبودند بلکه جنایت بودند و داغ ننگی بر تارک ارزش ها و ایده های سوسیالیسم. من به احزاب دیگر کاری ندارم اما حزب ما باید در محکومیت این اعمال کاملا شفاف باشد.

۲۴/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکمی به خوبی بر این امر آگاه است که دوره انتقالی به سوسیالیسم سهل نیست و از پیچیدگی هائی برخوردار است و بستگی به بشماری از عوامل خواسته و ناخواسته، آشکار و نهان و همچنین عمل آگاهانه از سوی نیروهای درگیر و تحت تاثیر شدید نیروهای خارج از کنترل ما (مانند جنگ های

امپریالیستی، بحران اقتصادی، گرم شدن کره زمین، جنگ بر سر منابع طبیعی، مصیبت های طبیعی، اعمال تروریستی، و غیره) قرار دارد.

مسئله در این راه افت و خیزهای هم وجود دارد. پیشرفت تدریجی تغییرات راه را برای گسست در بافت جامعه فراهم می سازد. موقعیت هایی در دولت، اقتصاد و جامعه مدنی بدست می آید، از سوی دیگر در مراحل شکست و عقب نشینی هم اتفاق می افتد. لذا باید برای همه این افت و خیزها که بارها تکرار خواهند شد آماده بود.

۲۵/ برای یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکمی، نگرش به سوسیالیسم کاری رو به ترقی و تکامل است. و ویژگی های خاص خود را خواهد داشت که از تاریخ و تجربه خود ما بر می خیزد. وظایف ناتمام دمکراتیک باقی مانده از سرمایه داری را به اتمام می رساند، در حالی که آزادی های دمکراتیک موجود را حفظ کرده و به آن عمق می بخشد و از حاکم شدن قانون حمایت می کند. این حزب به پاخواستن مردم و همچنین حمایت از سیستم حکومتی چند حزبی و تغییر احزاب در قدرت بنا بر تصمیم مردم را به رسمیت می شناسد.

سوسیالیسم ما به استثمار کارگران، نه یکباره بلکه به مرور زمان، پایان می دهد. سوسیالیسم ما حقوق جمعی و دمکراتیک را گسترش می دهد، در عین حال به خلاقیت های انسانی جایگاه ویژه ای می دهد. سوسیالیسم ما همه چیز است جز امری خسته کننده. این سوسیالیسم از دنیا برداشتی مدرن و پراز تحرک دارد. این سوسیالیسم از دل مردم ما، با تنوع فرهنگی و با آهنگ ملایمی رقصان رخسار نشان می دهد و بهترین سنت های مردم ما را به پایکوبی می کشاند و وطن پرستی را محتوایی دمکراتیکی می بخشد.

سوسیالیسم ما مردم را در تمامی عرصه های زندگی تشویق به مشارکت می کند. برای این کار، کارروازانه و کار هفتگی کاهش خواهد یافت و حقوق اجتماعی قانونی می شود. اما چنین معیارهایی هم هنوز برای حداقل نصف جمعیت ما یعنی زنان و سالمندان ناکافی است. زنان مجبورند کار با مزد و کار بی مزد در خانه را با هم انجام دهند و از صبح تا شب کار کنند. از این روی سازماندهی مراقبت از نوزادان و کودکان و سالمندان برای مثال ایجاد مهدکودک های کافی و با کیفیت و رایگان و همچنین آلترناتیو های مشارکتی به جای آنچه که تا به امروز وظیفه زنان خوانده می شده: مانند آشپزی، تمیزکاری، شستشو ... ضروری است.

سوسیالیسم ما بر جدا کردن کلیسا از دولت اصرار می ورزد، ولی به این امر هم توجه دارد که دین باوران در جامعه فعالانه مشارکت

خواهند داشت.

در دوره انتقال و از سحرگاه سوسیالیسم تا روشنائی کامل روز چه در کشور ما و چه دیگر کشورها، انتظار من این است که اقتصادی شامل ترکیب های مختلف مالکیت سوسیالیستی، تعاونی و خصوصی، در یک بازار سوسیالیستی قانونمند، با وجود تمامی تناقض ها و خطرات، حتی اگر همراه با تنش، عمل نماید.

نوع ترکیب، چگونگی تغییر، و شکل خاص کنترل دمکراتیک با تغییر شرایط برنامه ریزی اقتصادی یا عملکرد سرمایه گذاری های ملی را مسدود نمی سازد.

در حقیقت، وظیفه طولانی مدت تر یک دولت سوسیالیستی تغییر منطق: تجمع ثروت نزد تعدادی قلیل و میلیتاریزم به منطق: تولید برای نیازهای واقعی بشری و اقتصادی پایدار است. این تصور که می توان یک چنین دگرگونی عظیمی را بدون برنامه ریزی دقیق انجام داد، تصویری نادرست است.

بنا براین، یک حزب سوسیالیست در قرن بیست و یکم شاخص سوسیالیستی جامعه را با روابط و مناسبات واقعی می سنجد. همچنین به پایدار و مداوم بودن حرکت رشد و کافی بودن عرضه در سوسیالیسم اولویت می دهد. افزون بر این نمی توان صبرکرد تا سوسیالیسم برای تغییرات آب و هوایی و تخریب محیط زیست کاری کند. این کارها همین الان باید سازماندهی و انجام شوند.

۲۶/ یک حزب سوسیالیست قرن بیست و یکم مدل سازماندهی خود را منطبق با نیازها و شرایط مادی خودش تدارک دیده و شکل می دهد و نه اینکه از جایی دیگر وارد کند. برای این منظور باید نسبت اعضا، نسبت جمعیت و محل تجمع اعضا، رهبری، دامنه و شدت مبارزه^۶ طبقاتی، و اهداف و خصوصیات سازمانی حزب - ساختار، فرم و قوانین سازمانی حزب و... توجه نماید. ساختار، شکل و قوانین هم همچنین به سنت های سازمانی و فرهنگی هر کشور بستگی خواهد داشت.

۲۷/ یک حزب قرن بیست و یکم باید بر تکنولوژی مدرن امروزی (انترنت) تمرکز خاص داشته باشد. اینترنت برای ما ابزاری را فراهم می نماید تا توسط آن گسترده تر از امکانات و فضای سازمان یافته^۶ خود مردم را سازماندهی کنیم و به ما اجازه می دهد در همه جا چه در مکان های قدیمی و چه در مکان های جدید سریعتر رشد نمایم. از طریق اینترنت اعضا به راحتی می توانند به برنامه حزب و سایر مدارک

لازم دست یابند و برای ما رابطه با رهبری و اعضا را میسر می سازد. بحث و دیالوگ را با یکدیگر سهل می کند.

۲۸ / یک حزب سوسیالیست در قرن بیست و یکم باید درهای خود را به روی اعضای جدید باز گذاشته و تاریخ خود را با دیدی انتقادی محک می زند. باید پذیرفت که هیچ حزبی از جمله حزب ما، بدون اشتباه نبوده و نیست. سیاست پیچیده و سخت است، و اشتباه در تئوری، تحلیل و عمل اجتناب ناپذیر است. اینکه ما اشتباهات خود را پنهان کنیم و یا در باره اش سکوت نمائیم، نه به نفع نسل های گذشته است و نه نسل های آینده.

یک حزب قرن بیست و یکمی از گذشته تجربه و یاد می گیرد، اما هیچگاه خود را زندانی گذشته نمی کند. گذشته تنها چراغی برای آینده است، نه سرنوشت ساز آینده.

همانطور که در ابتدای این مقاله اشاره نمودم نیروها و ائتلاف کنندگان برای روبروشدن با چالش های قرن بیست و یکم هنوز همدیگر را نیافته و گرد هم نیامده اند. اما ما بر این باوریم که با ورود هرچه بیشتر به دل قرن بیست و یکم، این اتفاق خواهد افتاد.

لینک مقاله به زبان آلمانی:

http://redpicture.files.wordpress.com/۲۰۱۱/۰۶/۲۹۱۸_samwebb-partei-des-۲۱j۱۱.pdf

چشم انداز مذاکرات هسته ای و تحولات سیاسی در ایران

سخنرانی و گفتگوی مهرداد درویش پور با دانشجویان داخل کشور

برای شنیدن این سخنرانی:

<http://www.youtube.com/watch?v=L8u5UCwHUMg&feature=youtu.be>

سخنی مهم با هموطنانِ مسلمانِ شیعه، یک آزمون

پایا راستگونیا



شما مسلمان شیعه در حالی در برگزاری مراسم مذهبی خویش نه تنها آزاد هستید بلکه از حمایتها و تشویقهای حکومتی برخوردارید که بسیاری از باورمندان و پیروان دیگر ادیان، مذاهب و عقاید از آزادی و امکان و احترام لازم در برگزاری و ابراز باورهای خویش یا مطلقاً برخوردار نیستند یا با حذف و سانسور و تحت جو رعب آور امنیتی و با هزار اما و اگر و قید و شرط به این امر مبادرت می ورزند.

در ابتدا لازم است یک مقدمه کوتاه در اشاره و توجه به وضع موجود، در موضوعی که مورد نظر این نوشته است، آورده شود و سپس به نکته اساسی که منظور از عنوان فوق را می رساند پرداخت:

اکنون مردم ایران و از آنجمله مسلمانان و از جمله مسلمانان، شیعیان به مانند هر ساله در آستانه مراسم و مناسک مذهبی ایام محرم قرار دارند که تحت زعامت حکومت مذهبی، وضعیتی همراه با اجبار و اصرار و تبلیغ و تزویر و تبعیض می یابد.

در ذهنم خاطرات و تصاویری از این مراسم را از زمان کودکی تا مراسمهای اخیر که بیشتر از طریق فیلم و عکس شاهدش بوده ام مرور می کردم، و یک چیز، احتمالاً به تصدیق بسیاری از شما که به خلاف من باور مذهبی دارید نیز، در این سیر چندین ساله عیان و آشکار بوده است و آن افزایش روز افزون تجملات، ترتیبات و امکانات بسیار آنچنانی و بریز و بپاش هایی است که در مراسمهای مذهبی و به خصوص اهم هم [آنها، مراسم محرم رشد روز افزون و گاه سرسام آوری داشته است. در این امر همانطور که اشاره شد یک علت عمده و برجسته البته تشویقها و حمایتهای مالی و مادی و سیاسی حکومت، که به جهت مبانی و در آمیختگی ایدئولوژیک و اعتقادی خود به هر روی از این مراسم غایت استفاده و یا سؤاستفاده را به عمل می آورد، بوده است.

سر و شکل برگزاری این مراسم و بازار گرمی آخوندها و خصوصاً روضه خوانهایی حرفه ای و فوق حرفه ای که طبق گفته بسیاری از موجب و دستمزدهای چند و چندین ملیونی در ظرف زمانی محدود بهره می برند، مراسم را چه به لحاظ ترتیبات و ساز و کار و چه به جهت ظاهر و اجرا بیشتر به کنسرتهای بزرگ موسیقی با سوپرستارها و حواشی ریز و درشت آنها بدل نموده است. و این البته علت جذابیت این مراسم نزد بسیاری، خصوصاً نسلهای جوانتر جامعه بوده است. که چندان هم، نه دل در گرو اعتقادات مذهبی دارند و نه علاقه ای به وضعیت سیاسی کنونی و در این مورد تشویقها و تبلیغات حکومت در حمایت از چنین مراسمی، منتها در نبود آزادی جشنها و مراسم و مکانهای تفریحی و... به هر تقدیر خود زمینه ای از تفریح و تفنن آنان شده است.

اما به هر روی نمی توان جنبه های تزویر بعضاً تهوع آور و تبلیغات و تشویقهای رسمی و حکومتی که عامل فساد در همه موضوعات مورد دخالت و از جمله در مورد این مناسبتهای مذهبی بوده و خواهد بود را از نظر دور داشت. با این مقدمه برای توضیح عنوان این نوشته توجه شما را به دو نکته جلب می کنم:

نکته نخست: روی سختم با شما مسلمانان شیعه است که به مانند هر سال احتمالاً اکنون خود را برای مراسم محرم امسال و سپس دیگر مراسم مذهبی در طول سال آماده می کنید و اکنون و یا در روزهای آینده در صدد فراهم آوردن و یا اجرای برخی از ترتیبات و مراسم در این خصوص هستید.

البته پیشفرض من در مخاطب قرار دادن شما این است که شما در کنار باور به دین و مذهب خویش، ضمناً به حقوق و آزادیهای مدنی و اجتماعی، مبانی حقوق بشر و نیز احترام و تکریم به باورمندان به ادیان، مذاهب و اعتقادات دیگر هم باورمند و مقید هستید یا به عبارت درست تر شما در شمار آن دسته از مسلمانان شیعه هستید که به این امور باور راسخ دارند (و احتمالاً که نه، یقیناً همین باور به سازگاری و عدم باور به تضاد و تناقض بین این دو امر شما را بر آن می دارد، گویا آسوده خاطر در مراسمی چون عاشورا و سایر مناسبتهای مذهبی حضور به هم رسانید) شما دست کم در ذهن و در تئوری به این موارد اذعان و اصرار دارید. اما در عمل هم آیا ابزار سنجش و ابرازی در این مورد وجود دارد و شما در نظر داشته اید؟

بله، مسلماً. اگر شما به سازگاری آزادی و حقوق اجتماعی و مذهب و دین (مشخصاً اسلام در مذاهب مختلف آن از جمله تشیع) البته در حالتی منتزع از قدرت و حکومت، باور دارید یک آزمون اتفاقاً در شرایط حاضر برای آن وجود دارد که شما به عنوان مسلمانی شیعه بتوانید این باور و تقید خود به آزادی را عملاً بسنجید به نمایش گذارید. به عبارتی دیگر می توان گفت در صورت باورمندی شما همزمان هم به دین و مذهب و هم به حقوق و آزادیهای انسانی و مدنی این مسئولیتی بسیار مهم بر عهد^۱ بخصوص شما می گذارد.

شما مسلمان شیعه در حالی در برگزاری مراسم مذهبی خویش نه تنها آزاد هستید بلکه از حمایتها و تشویقهای حکومتی برخوردارید که بسیاری از باورمندان و پیروان دیگر ادیان، مذاهب و عقاید از آزادی و امکان و احترام لازم در برگزاری و ابراز باورهای خویش یا مطلقاً برخوردار نیستند یا با حذف و سانسور و تحت جو رعب آور امنیتی و با هزار اما و اگر و قید و شرط به این امر مبادرت می ورزند.

لطفاً^۲ برگزاری مراسم در پستوها و خانه ها و در حصار دیوارها و تحت قیود و شروط امنیتی را اصلاً و ابداً به حساب آزادی لازم و ضروری آنها در این امر نگذارید! کافی است مقایسه ای بین امکانات و آزادی خودتان در مراسم مذهبی ضمناً^۳ رسمی - حکومتی با این هموطنان نموده و کمی جانب انصاف و عدالت را رعایت نمایید.

شما خود احتمالاً^۴ گاه و بیگاه از اخبار حاکی از ایذا و آزار این هموطنان مسیحی، بهایی، یهودی، زردشتی، دراویش و صوفیان و... در رسانه ها اطلاع یافته و خود نیز از این امر ناراحت و احتمالاً^۵ بیزارید.

نکته دوم: شما هموطن مسلمان شیعه چنانچه باورمند به حقوق و آزادیهای اجتماعی و مدنی هم^۶ انسانها در ابراز باور و دین و عقایدشان هستید به عبارت زیباتر، از این آزادگی در احترام نهادن و حمایت از حقوق دیگران برخوردارید، چرا در عمل طوری رفتار می کنید که در نتیجه و درعمل یک کف^۷ ترازوی انصاف و عدالت به نفع شما سنگین تر به نظر می رسد؟ چطور خود آزادانه حاضرید در مراسم مذهبی خویش شرکت کنید در حالی که این حق و آزادی انسانی از باورمندان به ادیان و عقاید دیگر سلب شده و در این زمینه هر روزه ناجوانمردانه، جاهلانه و تبعیض آمیز از سوی عمال حکومت آزار و اذیت می شوند؟

آیا قدری، کمی، ذره‌ای وجدان، آزادگی و انسانیت به شما حکم نمی‌کند شما نیز با عمل و اقدام خود اتفاقاً در ارتباط با مراسم و مناسبت‌های مذهبی که به آن باور دارید و از قضای روزگار حکومت از آن استفاده یا سؤاستفاده می‌کند، با عدم شرکت در این مراسم یا برگزاری این مراسم، نه به سر و شکلی که آزادی شما را مقابل محرومیتها و مضایق معتقدان دیگر ادیان و عقاید جلوه گر می‌سازد، بر حقوق هموطنان خویش اصرار ورزید؟

آیا از عدم تضاد دین با آزادی و حقوق بشر تنها به همین اکتفا نموده و مقیدید که خود بی‌دغدغه این تداخلها و تضادها و با خیالی آسوده از بابت عدم چنین چیزی در مراسم و مناسبت‌ها مذهب و دین خویش حضور به هم رسانید؟ آیا این موضوع را در عمل و به آشکارترین وضع عملی و عینی تنها به نفع خویش تعبیر نمی‌کنید؟

آیا باور شما به آزادی و حقوق انسانی در کنار معتقدات دینی و مذهبی‌تان و بنابراین لزوم تقید شما در عمل به این آزادیها، قدری به شما حکم نمی‌کند که شما نیز هر چند از آزادیهای مذهبی خویش برخوردارید، به رغم این برخورداری و تشویق و حمایت‌های مزورانه دستگاه حاکم، در شکلی آگاهانه و در چهارچوب یک مبارزه مدنی علیه تبعیض و تضییع حقوق هموطنان خویش در ادیان، مذاهب و عقاید دیگر، از این حق و برخورداری خویش تا زمانی که این هموطنان نیز به مانند شما از آزادی و احترام مناسب‌شان خویش برخوردار شوند، و به واقع در راستای یک جامعه اخلاقی و انسانی، صرف‌نظر کنید؟ (روشن است که در اینجا تنها منظور آزادیهای مرتبط با دین و مذهب است، تضییع دیگر آزادیهای مدنی و اجتماعی که برای همه شهروندان جدای اعتقاد دینی و مذهبی‌شان به یکسان وجود دارند خود حکایت بسیار گسترده‌تری دارد)

بدیهی است آنچه این مطلب عنوان می‌کند یک ابراز نظر و شاید به عبارتی گلایه و درددلی با شما هموطنان مشخصی است که مخاطب این نوشته اید اینکه در عمل چطور می‌توان این امر انسانی را به نمایش گذاشت چیزی است که به تدبیر دیگران، به خصوص شما نیازمند است، ولی باید گفت اگر تقید و اراده‌ای در این زمینه وجود داشته باشد، مطمئناً راه‌های عملی ساختن آن نیز یافته و شناخته خواهند شد و در اینصورت روشن است که شما هموطنِ مسلمانِ شیعه:

۱- آلت و ابزار تبلیغات حکومت در سؤاستفاده از باورها و عقاید و مراسم مذهبی و کسب مشروعیتی که از این امور به عمل می‌آورد

نخواهید بود. و نیز در تجملات و تزویرها و بساطی که در بلند مدت به ایجاد فساد در این موضوعات انجامیده و بیش از این خواهد انجامید دخالتی نداشته بلکه با آن مخالف بوده و در عمل بساط تزویر و تبلیغ و سؤاستفاده آخوندها و روضه خوانهای حکومتی را از رونق می اندازید. در اهمیت این امر در صورت عملی شدن نمی توان تردید کرد.

۲- در یک اقدام عملی و اجرایی زیبا، اراده مندانه و انسانی در ابراز باورتنان به آزادی و ایستادگی در تحقق حقوق انسانی و اجتماعی هم، هموطنانتان از هم، دیگر مذاهب و عقاید فعالانه شرکت جسته اید.

۳- این می تواند یکی از مظاهر عملی و مؤثر آنچیزی باشد که مورد پسند بسیاری است و از آن به عنوان «مبارزه مدنی» یاد می شود. به ویژه در این مورد باید به وظیفه خطیر بسیاری از چهره ها و شخصیت‌های متنفذ فکری و فرهنگی مذهبی و کسانی که به ویژه همواره داد سخن در سازگاری دین و آزادی اجتماعی سرد داده و می دهند و خود به تلوتهای حکومت آلوده نیستند به عنوان یک آزمون قابل تأمل اشاره نمود.

اگر بسیاری در جماعت مسلمان شیعه در جامعه ایران واقعاً به آزادی و امکان سازگاری آن با دین و مذهب باورمندند، به جدایی دین از دولت معتقدند و در صدد جدا کردن آن از لوث و فساد قدرتند، آیا نباید در مقابل نمایش تبعیض و تضحیی که خود شاید ناخود آگاه با برگزاری و شرکت آزادانه در مراسم مذهبی خویش - که از قضا حکومت نیز در آن دست به تبلیغات و صنه پردازیهای بسیار در راستای کسب مشروعیت می زند - در آن شرکت می جویند، ایستادگی نموده و در برابر آن اقدامی انجام دهند؟!

اینکه در تئوری، اوراق و کتب عدیده و بسیاری با این موضوع که باید به روایت ها و قرائت های دموکراتیک، بدون تبعیض و ناظر بر حقوق شهروندی و حقوق بشر از دین توجه شود، و اینکه اجتماع این امور ممکن است و... با مرکب سیاه شوند، ولی نتوان در عمل حتی تا به این حد به خودآگاهی و درک و ابراز وجود ممکن و عملی دست کم جمعی از مسلمانان و شیعیان در مبارزه با نمایش و مراسم تبعیض در ابراز عقاید و باورها دل بست تناقض آمیز به نظر رسیده و جای بسی تأسف خواهد داشت.

دور دوم مذاکرات هسته ای و چالش ها!

تقی روزبه



در مذاکرات پیش‌ارو به نظرمی رسد که طرفین ضمن اذعان به فراهم آمدن شرایط و فرصت‌های جدید، وعلیرغم رجزخوانی‌ها و رویکردهای مختلف، می‌کوشند که از آن بهره‌گرفته و از بیادرفتن آن جلوگیری کنند. ازهمین رو علیرغم دشواری مسیرکلی و رؤیاهای متفاوت، تلاش خواهند ورزید که با توافق‌های نسبی ولو محدود و اولیه، دریچه‌ای را برای ادامه گفتگو و بده و بستان نگهدارند.

این نوشته شامل نکات زیر است:

معضل واقعی در مذاکرات هسته‌ای رؤیاهای متفاوت است: دریکسو چگونگی انداختن زنگوله به گردن حریف و در سوی دیگر امتناع از ورود به تونل تاریک و بدون دریافت تضمین‌های لازم. آیا واقعا همه طرف‌های دعوا خواهان یک سیاست بردبردهستند؟

معمای تناقض در رویکرد و سخنان مقامات ایران و از جمله ادعای اختیارات کامل روحانی و این که به قول او طرف ایران مصمم به حل صددرصد موضوع هسته‌ای در زمان کوتاهی است از یکسو و خرده‌گیری خامنه‌ای از سوی دیگر را چگونه باید تأویل و تفسیرکرد؟

منازعات درونی رژیم پیرامون اختیارات تیم مذاکره‌کننده در آستانه دیدار آیا موقعیت آن را بزیرسؤال نمی‌برد؟

مسافرت علی لاریجانی و گفتگوهای متعدد وی با رسانه‌های مهم جهان غرب چه هدفی را دنبال می‌کند و حامل چه پیامی به دولت‌های غربی است؟

آیا در مذاکرات هسته‌ای پیش‌رو، نوری در انتهای تونل دیده می‌شود و آیا دریچه‌ای به روی بن بست ده ساله و کاهش از تنش‌ها گشوده

خواهد شد؟

اوضاع هم چنان غبارآلود و گیج کننده به نظرمی رسد. در یکسو دولت هائی به مذاکره و چانه زنی نشسته اند که با گرفتن گریبان حریف درجنگ خود، از او می خواهند که به خواست های اساسی آن ها گردن نهد (ورود به دالانی که نهایتا خلع سلاح هسته ای به عنوان خواست مقدم، و البته طوماری بازنشده از سایرخواست های سیاسی و غیرسیاسی درپشت آن). و از سوی دیگر دولتی قرارداد دارد که ضمن امتناع از ورود بی قید و شرط به این دالان تاریک، در چنان وضعیت ضعیفی قرارداد دارد که هرروزعلائم تازه ای از وخامت بحران اقتصادی و فرورفتن درغرقاب آن و لاجرم افزودن برتوقعات می رسد. در چنین فضای نا متوازن و نابرابری، سخن گفتن از "بردبرد" بیش از آن که واقعی باشد جنبه روانی و رجزخوانی دارد. جمهوری اسلامی می گوید ما وارد دالان تاریکی که هدف ها و نتایج آن روشن نباشد نخواهیم شد. در حقیقت حفظ غنی سازی درخاک ایران در اشل ۵ درصد در ازای تعلیق غنی سازی ۲۰ درصدی و رفع نگرانی دولت های غربی از جنبه های نظامی فعالیت هسته ای از طریق مجوزبازرسی های بیشتر در ازاء دریافت بسته ای تضمین کننده حق غنی سازی و رفع تحریم ها از سوی دول غربی هسته اصلی معامله ایران را تشکیل می دهد. برداشتن این گام توسط رژیم گرچه برای قدرت های بزرگ یک گام مثبت و مهم و برای رژیم یک عقب نشینی محسوب می شود، اما هنوز پاسخ همه توقعات آن ها نیست. گامی است در راستای استراتژی پیشروی گام به گام و حلقه به حلقه و در حکم انداختن زنگوله به گردن گربه. برای رژیم ایران هم خروج از گرداب تحریم های خفه کننده نفتی و بانکی نیز بردی محسوب می شود، اما هنوزحتی بازگشت به نقطه صفرچندسال پیش هم نیست. با این همه حتی اگرچنین معامله ای را مسامحتا هم بردبرد بدانیم بازهم تحقق آن، از هر دوسو چه در اردوی غرب و چه در صفوف رژیم، بدون چالش نیست:

کشاکش و بگومگو در محافل و صف آرائی های سیاسی غرب بویژه درآمریکا، دراستفاده از فرصت "روحانی کراسی" * داغ است. نمونه اش بیانه هشدارآمیز و ابرازنگرانی سی و چند دیپلمات کارکشته و سابق آمریکائی، نسبت به از دست دادن فرصت بوجود آمده است. در این میان دولت انگلیس که بیش ازدولت های دیگرغربی براهرم دیپلماسی و ضرورت بهره گیری از فرصت حل مناقشه هسته ای ایران و غرب پا می فشارد و رسانه هائی چون بی بی سی، با بازخوانی تجربه تعلیق موقت

غنی سازی در دوره خاتمی و سرپرستی تیم مذاکره کننده توسط روحانی، که بدلیل بی اعتنائی و حتی کارشکنی بوش پسر و نئوکان های آمریکائی به باد رفت، می کوشد که حداکثر بهره برداری از فرصت بوجود آمده صورت بگیرد. در واقع گفتگو و به روی صحنه آوردن کسانی چون وزیر خارجه سابق انگلیس و فرانسه و... در شرایط کنونی تصادفی نیستند. دولت انگلیس برای نقش آفرینی بیشتر حتی فراتر رفته و از هم اکنون به ترمیم مناسبات دیپلماتیک فی مابین پرداخته و آن را به سطح کاردار ارتقاء داده است. اروپا نیز بسهم خود در قیاس با آمریکا گام های اولیه و کوچکی را در جهت بهبود مناسبات و حذف برخی تحریم ها برداشته است و کنگره آمریکا را تشویق کرده که فعلا برای اجتناب از منفی شدن فضای گفتگوها، در اتخاذ تحریم های جدید دست نگهدارد. در داخل خود آمریکا هم بدرجاتی بین دولت اوباما و جناح جمهوری خواهان شاهد این نوع تفاوت ها هستیم.

به موازات برخی امیدواری ها، هرچه که به زمان گفتگوهای نشست دوم ژنو در پی نشست و توافق های کلی وزراء خارجه در نیویورک نزدیک می شویم، شاهد اوج گیری جنگ روانی و رجزخوانی از هردوسو نیز هستیم. یک طرف مدعی است که توپ در زمین دیگری است و او باید طرح تازه ای ارائه دهد و ظریف می گوید که طرح قبلی (الماتی) به تاریخ پیوسته است، طرف دیگر (کری) می گوید که این ایران است که باید گام اول را بردارد و اطمینان سازی کند. اوباما زیر فشار اسرائیل آن هم پس از گفتگو و نامه پراکنی با روحانی، بار دیگر برگزیننه نظامی و تهدیدها اصرار می کند. خامنه ای نیز متقابلا برای ایجاد موازنه به میدان آمده و بر بخشی هائی از آن چه که در نیویورک اتفاق افتاده است خرده می گیرد. بهرحال شمشیر تهدید و رجزخوانی که از ویژگی این نوع مذاکرات است از هردوسو به چرخش درآمده است. چنان که رژیم ایران از دستگیری چهار خرابکار تاسیسات هسته ای خبر می دهد و گزارشی نیز از ترور یک فرمانده ارتش نرم و متعلق به سپاه انتشار پیدامی کند. در آنسوهم شاهد بودیم که اسرائیل یک جاسوس ایران را درست در آستانه نشست سازمان ملل در نیویورک به روی صحنه می آورد. ناتانیاهو که تمامی توان و تفوذ خود و دولت اسرائیل را برای ناکام کردن مذکرات بکار گرفته است، در ادامه تماس مداوم با سران قدرت های بزرگ و گفتگو با رسانه ها، به مصاحبه با بی بی سی فارسی برای همراه کردن ایرانیان مخالف رژیم می نشیند و البته از آن جا که ناشیانه و بی گذار به آب می زند با موج استهزاء جوانان جین پوش مواجه می شود! او متهم می شود که هیچ اطلاعی از فضای واقعی ایران و از آنچه که در طی این سه دهه جنگ و گریز بین سبک های

زندگی اسلامی و غیراسلامی بین جوانان و حکومت اسلامی جریان داشته است ندارد. او نمی داند که با کوبیدن برطبل تحریم و جنگ و خشونت در منطقه و در فضائی اشباع شده از نفرت و خشونت و ترور، رفتارش هم چون رفتار خود جمهوری اسلامی و یا شریکش اسد و دیگر دیکتاتورهای منطقه، کهنه و ناچسب است.

نوسانات و باصطلاح زیگ زاگ های دولتمردان ایران در حوزه سیاست خارجی در پی سفر روحانی، ناظران جهانی را بار دیگر گیج و مبهوت و غافلگیر ساخته و مانده اند که در آستانه مذاکرات چه گونه باید آن ها را تبیین کنند! و باین طریق سران رژیم چه علائم و زینگنال های انحرافی و یا غیر انحرافی را ارسال می کنند؟ آیا می توان به جدی بودن اختیارات تیم مذاکره کننده امید داشت؟ از یکسو نشانه بارزی از میل به مذاکراتی از نوع دیگر و متمایز با گذشته که با تغییر تیم مذاکره و جلوس دولت جدید و دارای اختیارات همراه بود که بسیاری از کارشناسان و سیاستمداران کارکشته برآنند که باید آن ها را جدی گرفت و هم چون برخورد با خاتمی زیرپایشان را خالی نکرد. رله کردن این پیام توسط روحانی با گفتن این که فرصت محدودی وجود دارد و خاتمی با درج مقاله ای در گاردین صورت گرفت. اما از سوی دیگر معمای لگد پراکنی خامنه ای و شکستن کاسه کوزه ها توسط وی بود. سخن خامنه ای مبنی بر "نا بجا بودن" برخی اقدامات، هم مشروط بودن اختیارات روحانی و تیم مذاکره کننده را برخ کشید و هم درک پیچیدگی و تناقضات ساختار سیاسی ایران و چگونگی برخورد و بهره برداری از آن را هم چون موضوعی غامض و قابل بحث مطرح ساخت. رسانه ها و عناصر و محافل گوناگون سیاسی به بحث و گفتگو برای گشودن رمزدوگانگی این سیگنال ها و پیام های نهفته در آن، آنهم در آستانه مذاکراتی حساس، واداشت. از یک جانب باور عموم برآن است- و بدرستی- که در ساخت سیاسی ایران "رهبر نظام" حرف نهائی را می زند و بر همه تحولات و محیط های سیاست خارجی اشراف و نظارت دارد و لاجرم نهایتاً موضع او تعیین کننده است و با چنین پیشفرضی بدیهی است که بدون موافقت او امکان گفتگوی روحانی و اوباما و یا دیدار ظریف و کری ناممکن بوده است، و از جانب دیگر هم او در ملاً عام از آن خرده گرفته و آن را نابجا تلقی کرده است!. تبیین این پارادوکس گیج کننده در آستانه مذاکرات و این که تا چه حد می توان برجدی و پایدار بودن توافق های محتمل اعتماد کرد و این که رویکردها را باید بر مبنای کدام فرضیه تنظیم کرد، دارای اهمیت است. بدون تصور روشنی از آن، نمی توان به جدیت و نیت و مقاصد طرف گفتگو اعتماد کرد و به یافتن راهی برای گشودن گره بحران هسته ای

امیدوار بود.

براستی این معما را درآستانه مذاکرات چه گونه باید تبیین کرد؟:

بنظرمی رسد که درنگ بر واژه نابجا خود بخشی از فرایندمرگزشائی از این معما باشد. کاربرد این واژه حکایت از خرده گیری نسبت به زمان و شرایط کاربرد این تاکتیک دارد و نفس مذاکره و بکارگیری این تاکتیک:

بنظرمی رسد که سکاندار حکومت اسلامی، بطورکلی با سیاست اعتدال گرایان و رفسنجانی و روحانی و خاتمی مبنی بر لزوم تنش زدائی بین المللی و مذاکره با آمریکا موافقت کرده است (با توجه به ابعادبحران بازتولید و بازترمیم که رژیم دست بگریبان آن است و ناگزیر از نوشیدن جام زهرشده است). بخصوص تبادل نامه بین اوباما و روحانی و درخواست ملاقات دو رئیس جمهور (که به ادعای روحانی ۵ بار مطرح شد) نشان دهنده آن است که احتمال مطرح بودن این نوع دیدارها و یا گفتگوها از قبل قابل پیش بینی بوده و طبعاً پیشاپیش حول آن گفتگو و رأی زنی شده است (بعید است که آن ها مضحکه پناه بردن خاتمی به دستشویی برای فرار از ملاقات و دست دادن با بیل کلینتون را فراموش کرده باشند!). هم چنین برای روحانی و رژیم روشن بود که دیگر دخیل بستن صرف به مذاکره کنندگان دست دوم و اختلاف بین اروپا و یا چین و روسیه با آمریکا افاقه ای نکرده و اگرخواهان گشایشی در اوضاع باشند باید به سراغ خودکدخدا بروند. روحانی در کارزار انتخاباتی خود هم چنین ضرورتی را مطرح ساخته بود. بنابراین امکان قرارگرفتن در برابرشق مذاکره با آمریکا و حتی تماس با اوباما اعم از دیداری و یا گفتگوی تلفنی، امری بود که قاعدتا حول آن ها در هرم فوقانی قدرت صحبت شده و بطورکلی در ضرورت آن توافق و اجماع قبلی صورت گرفته بود. اما این که درچه موقع و تحت چه شرایطی این تماس ها صورت گیرد و یا می تواند صورت گیرد، بسیار دشواربتوان از قبل تصمیم گیری کرد. و طبعاً اتخاذ تصمیم مشخص به شرط آن که از موضع ضعف نباشد، برعهده تشخیص روحانی و بازیگران و صحنه عمل واگذار می شود که با در نظر گرفتن موقعیت و فضا و مکان خود تصمیم مناسب را بگیرند. بنظرمی رسد که در راستای چنین موافقت اصولی با اصل مذاکره اگر لازم شد، روحانی این اختیار را داشته است که با تشخیص خود و درک ضرورت این کار را انجام دهد. صرفنظر از این که نفس مذاکره مستقیم با آمریکا و تماس تلفنی روحانی و اوباما در حکم درهم شکستن تابوئی بزرگ برای رژیم و حامیانش بوده و لاجرم نمی توانست و نمی تواند بدون پس زلزله ها و

پی آمد باشد و صرفنظر از آن که خامنه ای در شرایطی که هنوز هیچ چیز قطعی و تثبیت شده نیست، می کوشد با زدن به نعل و به میخ موقعیت و وجهه و پایگاه حمایتی خود را برای ایفاء نقش و جایگاه برتر حفظ کند، اگر بفرض در نیویورک همه چیز بروفق مراد پیش می رفت و طرف مقابل از زبان تهدید و فشار و گزینه نظامی استفاده نمی کرد، چه بسا خامنه ای به گفتگوی روحانی و او با ما هم گیر نمی داد. اما در شرایطی که خامنه ای به قول خودش به نیات طرف مقابل بدبین است با مشاهده تهدیدها و خط و نشان کشیدن های حریف، بلافاصله روی صحنه می آید و سعی می کند با برخ کشیدن اختیار و اقتدار خود و خرده گیری، بین دو کفه ترازو باصطلاح توازن برقرار کند. البته این نوع خرده گیری را لااقل هنوز نمی توان به معنای پشت کردن به دیپلماسی و مذاکره برای خروج از بحرانی که رژیم را زمین گیر کرده است دانست، بلکه اساسا برای زدودن شائبه ضعف و ایجاد موازنه است. همانطور که گفته شد نباید فراموش کنیم که دو طرف بطور واقعی در موقعیت برابر نیستند و رژیم اسلامی برای جبران آن می کوشد که از حربه تهدید و واکنش به مثل استفاده کند. چنان که استفاده ابرازی از شعار مرگ بر آمریکا پس از یک وقفه کوتاه و سپری شدن لحظات نخستین خوش بینی زیاده از حد اولیه، به عنوان اهرمی برای پوشاندن موضع ضعف بکار گرفته می شود. البته این گونه خرده گیری ها و بهره برداری از جنگ روانی شمشیر دو دم بوده و بی تأثیر در تشدید تضادهای داخلی و از جمله تقویت موقعیت و خیز برداشتن مخالفان مذاکره و یا در مقیاس بین المللی تقویت موضع مخالفان راه حل سیاسی، هم چون دولت اسرائیل، نیست.

چنان که دامن گرفتن تضادهای داخلی رژیم در آستانه مذاکراتی مهم - هم چون چالش اخیر نمایندگان مجلس با ظریف - بطور اجتناب ناپذیر موجب تضعیف موقعیت و عزم و یا انعطاف پذیری لازم د تیم مذاکره کننده می شود. خود رژیم هم از عوارض آن غافل نیست و تلاش می کند که با اقداماتی چون ترتیب دادن جوله علی لاریجانی در اروپا و یک سلسه گفتگو و مصاحبه با رسانه های مهم، به عنوان رئیس مجلس شورای اسلامی و یکی از مهره های مهم اصول گرایان نزدیک به خامنه ای، به خنثی کردن باز خورد منفی سخنان خامنه ای و تقویت موقعیت تیم مذاکره کننده و خنثی کردن فعالیت تبلیغاتی ناتانیاهو و حامیان راه حل نظامی به پردازند. سخنان یکی از فرماندهان مهم سپاه مبنی بر عدم ساخت موشک های بالیستیک، علیرغم داشتن توانائی را باید بخشی از تلاش برای تلطیف کردن فضای پیش از مذاکرات به شمار آورد.

ناگفته نماند که ادعای داشتن اختیارات کامل در نظام مطلقه ولایت فقیه و در ساختار موجود نظام، اساساً سخنی پوچ و بی معنا است و آن کس که اختیار می دهد، هر لحظه هم می تواند آن را پس بگیرد و بنابراین هر نوع اختیاری ماهیتاً مشروط و تفویض شده و و بازگرفتنی و محدود و مشخص است و در بهترین حالت برای پیشبرد یک هدف معین در چهارچوب توافق هائی است که در بالا صورت گرفته باشد.

خلاصه آن که تحلیل رویدادها و روندها حاکی از آن است که اصل مذاکره صرفنظر از شکل و نحوه آن و داشتن اختیاراتی در این حوزه از موضع باصطلاح قهرمانه و قوت و بدور از شائبه ضعف، تصمیم کلیت نظام است که منشأ آن هم چیزی جز تشدید روزافزون بحران و نارضایتی عموم از این وضعیت نیست. مراد از کلمه نابجا نیز نه ناظر بر نفی ضرورت دیدار و گفتگو بلکه ناظر بر رصد موقعیت لحظه برای پرهیز از شائبه ضعف است.

در مذاکرات پیشارو به نظرمی رسد که طرفین ضمن اذعان به فراهم آمدن شرایط و فرصت های جدید، و علیرغم رجزخوانی ها و رویکردهای مختلف، می کوشند که از آن بهره گرفته و از بیادرفتن آن جلوگیری کنند. از همین رو علیرغم دشواری مسیر کلی و رؤیاهای متفاوت، تلاش خواهند ورزید که با توافق های نسبی ولو محدود و اولیه، دریچه ای را برای ادامه گفتگو و بده و بستان نگهدارند. *۲

۱۲-۱۰-۲۰۱۳

*۱- از "جیمی کراسی" تا "روحانی کراسی" :

http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۳/۰۹/blog-post_۱۹.html

[#more](#)

*۲- بررسی بیشتر بحران هسته ای و رویکرد اپوزیسیون مستقل و رادیکال را می توان در نوشته تحولات اخیر و تأثیر "نرمش قهرمانه" برچالش هسته ای ملاحظه کرد! :

http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۳/۰۹/blog-post_۲۵.html

[#more](#)

درباره رابطه ایران و آمریکا ، چشم انداز مذاکرات هسته ای و آینده دولت روحانی

گفتگوی تلویزیون نوروز با مهرداد درویش پور

http://www.youtube.com/watch?feature=player_detailpage&v=QHacEsIfXBE